

## چند نمونه از داده‌های جامعه‌شناختی و روان‌شناختی در سفرنامه ابن بطوطه

دکتر حسن حبیبی

چکیده: ابن بطوطه از جمله جهانگردانی است که مشاهدات و شنیده‌های خود را در پایان سفر سی ساله، در سفرنامه خود به رشته تحریر درآورده است. این سفرنامه حاوی مسایل اجتماعی و اقتصادی و سیاسی و مذهبی دوره‌ای از تمدن و فرهنگ اسلامی است. در این مقاله سعی شده که به مباحث ذکر شده از دید جامعه‌شناسی و روانشناسی پرداخته شود. نگارنده در این مقاله مطالب سفرنامه را به بخش‌های مختلف از جمله مشاهدات مستقیم و غیرمستقیم و مسموعاتی که خود شنیده یا از دیگران استماع کرده، تقسیم و مورد بررسی قرار داده است.

کلیدواژه: سفرنامه، ابن بطوطه، مشاهدات و مسموعات، مسایل اجتماعی، سیاسی و...

(۱)

مقدمه:

سفرنامه ابن بطوطه از جمله سفرهای اندک شماری است که در بردارنده بسیاری از داده‌های اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی، سیاسی و مذهبی دوره‌ای مهم از فرهنگ و تمدن اسلامی است. ابن بطوطه با دانش و بینش به نسبت گسترده و حافظه نیرومند خود و دقت و تیزبینی تحسین برانگیز خویش بیشتر دیده‌ها و شنیده‌ها و خواننده‌هایش را در

پایان سیاحتی سی ساله، برای منشی ورزیده‌ای به نام ابن جزی، دبیر دربار سلطان ابو عنان، سلطان مراکش، بازگفته و وی آنها را با دقت نوشته است. این سفرنامه کم نظیر را استاد دکتر محمدعلی موحد با قلم شیوای خود به فارسی برگردانده و در سال ۱۳۳۷ به چاپ رسانده‌اند.<sup>۱</sup> به مناسبت برنامه بزرگداشت استاد، که قرار است به توسط فرهنگستان زبان و ادب فارسی در سال جاری برگزار شود، لازم بود که بار دیگر به ترجمه سفرنامه ابن بطوطه نظر کنیم. در این بازنگری به خاطر آمد که به هنگام مطالعه سفرنامه، در زمان انتشار آن در گوشه و کنار کتاب علامت‌هایی گذاشته و نکته‌هایی را هم یادداشت کرده‌ام. در واقع با توجه به دل‌مشغولی‌های اجتماعی و فرهنگی و سیاسی که در جوانی با آنها روزگار می‌گذراندم، برخی از نکته‌های مورد توجهم را در سفرنامه ابن بطوطه می‌دیدم. ابن بطوطه مردی بیش و کم همه جانبه‌نگر بوده است و نکته‌های مهم زندگی فردی اشخاص و زندگی اجتماعی مردم کمتر از نظری پنهان مانده‌اند، از این رو سفرنامه‌اش برای تدوین جامعه‌شناسی تاریخی و تاریخ فرهنگ و تمدن اسلامی از جهات گوناگون قابل توجه است و در برخی موارد داده‌هایی که در سفرنامه وی به فراوانی عرضه شده‌اند، در جستجوهای نظری جامعه‌شناسی و روان‌شناسی اجتماعی کاربرد دارند.

(۲)

### طبقه‌بندی دیده‌ها و شنیده‌های ابن بطوطه

مشاهدات و مسموعات ابن بطوطه را که در سفرنامه آمده‌اند، می‌توان با اندکی تسامح، به چند دسته عمده تقسیم و طبقه‌بندی کرد. پیش از پرداختن به این مطلب، باید این نکته مهم را یادآوری کرد که ابن بطوطه با هوشمندی، اما بدون آنکه روش خود را در زمینه ارزیابی مشاهدات و مسموعات خویش، همانند ابن خلدون (البته در زمینه‌ای

۱. ابن بطوطه، سفرنامه ابن بطوطه، ترجمه محمدعلی موحد، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۳۰+۷۸۹ ص، (مقدمه + متن سفرنامه + توضیحات و ملحقات + فهرست اماکن و اسامی)، ۱۳۳۷.

دیگر)، به طور نظام یافته و در فصلی جدا بیان کند، همه آنچه را که باید در خصوص این ارزیابی‌ها بیان کرد، در تضاعیف کلام خود بیان داشته است. طرح طبقه‌بندی شده این روش تا حدود زیادی به شرح زیر است:

۱- مشاهدات مستقیم ابن بطوطه، که بیش و کم به تفصیل بدان‌ها اشارت می‌کند و طرفه آنکه روش بیانش در بیشتر نزدیک به تمامی این مشاهدات یکسان است. غلو و اغراق در آنها بسیار کم دیده می‌شود، شاخ و برگ و دراز دامنی در سخن، که وسیله‌ای برای ایجاد ابهام و پوششی برای برخی سخنان نازاست است، ندارد و با توجه به نکته‌های دیگری که نشانه‌هاست گفتاری اوست، و از این پس بدان‌ها اشاره می‌شود، می‌توان به آنچه باز گفته است، اعتماد کرد.

۲- مشاهدات مستقیم ابن بطوطه، که وی با صراحت طرف مقابل را، با نوعی بی‌طرفی و بدون رودربایستی، تخطئه می‌کند و رفتار و یا گفتار او را مورد تردید قرار می‌دهد.

۳- مسموعاتی که ابن بطوطه راویان آنها را تعدیل و تأیید می‌کند و سخنان آنها را تصدیق می‌نماید، هرچند که در برخی موارد این مسموعات اندکی خلاف آمد عادتند.

۴- شنیده‌هایی که ابن بطوطه خود درباره آنها تردید می‌کند و یا درباره آنها ارزیابی نمی‌نماید و بیشتر مسئله را به سکوت برگزار می‌کند، سکوتی که در عین حال گزارشگر عدم تصدیق آنهاست.

۵- خوارق عاداتی که ابن بطوطه خود را شاهد و ناظر آنها را معرفی می‌کند. ما در این نوشته، برای اطمینان از آنچه به واقع رخ داده است، تنها به بخش اول توجه داریم و از میان آنها تعداد بسیار اندکی را برگزیده‌ایم که برخی از آداب و عادات و یا روش‌های زندگی و وقایع اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی و علمی و دینی زمان وقوع آنها را می‌نمایاند.

در پاسخ به این پرسش که چرا این بخش از مشاهدات ابن بطوطه مورد تأیید است، باید گفت که اولاً دلیلی بر عدم تأیید آنها وجود ندارد. اگر قرار باشد هر آنچه را در گذشته گفته و نوشته شده است، بدون دلیل نفی و رد کنیم، هیچ واقعه تاریخی را

نمی‌توان قبول کرد. اما چند دلیل نیز بر صحت این نسخ از مطالب ابن بطوطه و موثق بودن آنها وجود دارد.

## (۳)

## صحت گفتار ابن بطوطه

۱- ابن بطوطه مردی دانشمند و فقیه و متشرع و مودب به آداب اسلامی است و در جای جای کتاب، بی آنکه بخواهد خودی بنمایاند و یا تظاهر به زهد کند و ریاکاری نماید، به وقایعی اشاره می‌کند که نشان‌دهنده منضبط بودن رفتار و کردار و گفتارش هستند.

۲- در عین حال ابن بطوطه نه تنها به اصطلاح جانماز آب نمی‌کشد، بلکه در بسیاری موارد که نیازی به بیان ضعف‌های انسانی و یا بی‌مبالاتی‌اش نیست، بدان‌ها اشاره می‌کند و این روش نشان‌دهنده آن است که آنچه درباره تأدب به آدابش می‌گوید نیز، به همین اندازه که در تنقیص خود سخن می‌گوید، قابل توجه و اعتماد است.

۳- ابن بطوطه، در چند مرحله که فاصله آن از لحاظ زمانی زیاد است، حسرت خود را از اینکه نمی‌تواند دل از دنیا برکند، صادقانه بیان می‌کند. حال آنکه می‌توانست از اساس به مطالبی اشاره نکند که ناگزیر از بیان حسرت بعدی‌اش باشد و یا ممکن بود ریاکارانه به تصحیح رفتار خود به طور نسبی اشاره کند، اما وی چنین نکرده و به عکس آنچه را واقع امر بوده، بیان کرده است.

۴- اعتدال در رفتار و گفتارش در طول سفر قابل توجه است. سخن گفتن از هنگامی که سخت از لحاظ مالی درمانده بوده و یادآوری دورانی که بیش و کم در ناز و نعمت به سر می‌برده است، بیش و کم با یک لحن و سبک است و به طور کامل از افراط و تفریط به دور. نه به زمانه بد و بیراه گفته و نه مال و منالی که به دست آورده، وی را مغرور و مفتون ساخته است.

۵- هر جا که توانسته به حلقه تدریس استادان وارد شده و دانش‌اندوزی کرده و همه جا در جستجوی عالمان و زاهدان بوده است و این روش مردانی است که برای این سخن زندگی، که نزدیک به صلاح و سداد است، اهمیّت و ارزش قائل‌اند.

(۴)

دسته‌بندی محتوای مطالب سفرنامه

- بررسی شتابزده محتوای مشاهدات و شگفت دیده‌های ابن بطوطه، ما را به دسته‌بندی مطالب سفرنامه به شرح زیر رهنمون می‌شود:
- ۱- آنچه به روش زندگی و شخصیت وی مربوط می‌شود؛
  - ۲- خصوصیت برخی شهرها که ابن بطوطه در آنها اقامت داشته است؛
  - ۳- مدارس و فعالیت دانشمندان؛
  - ۴- نکته‌هایی که در مقوله موعظ قرار دارند؛
  - ۵- آداب و رسوم و روش زندگی مردمان شهرها و روستاهایی که ابن بطوطه از آنها گذر کرده و یا در آنها رحل اقامت افکنده است؛
  - ۶- معرفی و یا گزارش گفت و گوها و مصاحبت با شخصیت‌های علمی و دینی و سیاسی؛
  - ۷- زبان‌ها و لهجه‌ها؛
  - ۸- نکته‌های اقتصادی؛
  - ۹- امور خیریه؛
  - ۱۰- وقایع و حوادث عمده سیاسی و اجتماعی و اوضاع و احوال مناطق مختلف و گزارش مختصری از چگونگی حکومت‌ها و رفتار حاکمان.

(۵)

داده‌های جامعه‌شناختی و روان‌شناختی سفرنامه

بدون آنکه دیده‌های ابن بطوطه را، در عناوین دهگانه این طبقه‌بندی، به تفصیل یا به ترتیب در نوشته حاضر بیاوریم، به برخی از مطالب وی که در یکی از مقولات جای می‌گیرد، آن هم به اختصار و به صورت محدود و معدود، اشاره می‌کنیم و از خوانندگان می‌خواهیم که به این نکته مهم جامعه‌شناختی عنایت کنند که در مشاهدات مذکور در این نوشته، که مشتق از خروار است، می‌توان به داده‌ها یا اطلاعاتی برخورد کرد که مؤید

برخی از مفاهیم قابل توجه در زمینه جامعه‌شناسی است. برای مثال تعدادی از این مشاهدات مؤید این مفهوم جامعه‌شناختی‌اند که ساختار تحوّل یافته برخی از پاگردهای اجتماعی، چنانچه در تمامی پاگردهای ژرفایی جامعه انعکاس جدی نیابد و در نتیجه ساختار این پاگردها نیز همزمان و یا با اندکی تقدّم و تأخّر به صورت اساسی دستخوش تحوّل یا دگرگونی بنیادین نشود. پس از تغییر و تبدیل و یا بازگشت نسبی یا کامل ساختار پاگرد نخستین، که مورد بحث ماست، با رویدادی بیش و کم بدین شرح روبرو می‌شویم که: دگرگونی‌های صوری در دیگر پاگردها نیز به تبع تغییر و تبدیل یا بازگشت یاد شده رنگ می‌بازند و این رنگ باختن و به حالت قبلی بازگشتن، هر قدر به پاگردهای ژرفایی نزدیک‌تر شویم، بیشتر رخ می‌نماید. در عین حال هرچند که این دگرگونی و بازگشت به حالت قبلی در زمینه سلوک و رفتار جمعی و اجتماعی نظرگیر است، احتمال تغییر در روانشناسی و سلوک فردی و در واقع بازگشت به حالت اولی یا اصلی نیز قابل توجه است و این نکته مهمی است که سفرنامه ابن بطوطه به عنوان یک نمونه قابل توجه نشان‌دهنده هر دو فرایند است و ثبات ساختارها، در هم نفوذی آنها و ارتباطشان را به عنوان یک پدیدار اجتماعی تام و پیوسته به روشنی می‌نمایاند، به گونه‌ای که ما پس از هفتصد سال همین فرایند و ساز و کار را بیش و کم ملاحظه می‌کنیم. خوانندگان در آنچه از پی می‌آید، خود با اندکی دقت می‌توانند این موارد را بیابند.

### رتال جان م‌اشانی (۶)

#### یادداشت‌هایی درباره داده‌های مورد اشاره

ابن بطوطه در هر یک از شهرها با دقت برخی از نوادر امور را گزارش کرده است. توصیف وی از شهرها و آداب و رسوم مردم از جهات گوناگون اجتماعی و فرهنگی و حتی اقتصادی و سیاسی قابل توجه است.

یادآوری برخی نکات که ناظر به گزارش نوادر یاد شده‌اند، به عنوان مقدمه مطالب

بعدی خالی از فایده نیست.

۱- ابن بطوطه در سال ۷۳۴ هجری به دره سند، معروف به پنجاب رسیده است و

گزارش وی از هند، از همین جا آغاز می‌شود. از جمله نکته‌های جالب توجه سفر هند گزارش درباره نظام خبررسانی، برای دستگاه حکومتی هند است که در نهادی به نام برید، سامان یافته است.

۲- در مشاهدات ابن بطوطه که مربوط به شیراز می‌شود، می‌توان گزارش وی را درباره شهرت سعدی و نیز اهمیت آرامگاه وی و دیگر مزارات و مشاهد شیراز ملاحظه کرد. در گزارش سفر به چین نیز ابن بطوطه بار دیگر از سعدی و شعر او یاد می‌کند.

۳- در قونیه نیز ابن بطوطه از مقبره مولوی و شهرتی که مولانا در آن شهر و به طور کلی در همان ایام در دیگر نقاط داشته است، سخن می‌گوید.

۴- یادداشت‌های وی درباره بده و بغداد و دمشق هم در بردارنده نکته‌های فراوانی اند که از لحاظ فرهنگی و اجتماعی با ارزش‌اند.

۵- روش‌های شبه تأمین اجتماعی، بیمه مسافران و یتیمان و دختران دم‌بخت فقیر و اقدام در زمینه راهسازی و نگاه‌داری راه‌ها و چگونگی تأمین مالی این موارد، از درآمدهای وقفی دمشق، نظرگیرند.

۶- در گزارش سفر ابن بطوطه از قلمرو سلطان محمدخان اوزبک نکته‌های بدیعی دیده می‌شود؛ از جمله گزارش بازگشت خاتون پیلون، سومین خاتون محمد اوزبک‌خان، که «دختر تکفور» سلطان قسطنطنیه است.

۷- ابن بطوطه در رعایت آدابی که آنها را شرعی اسلامی می‌دانسته، تا آنجا که می‌توانسته بیش و کم مقید بوده است. در هندوستان چون به شهر قاقله رسیده، از سلطان خاک‌نشین آنجا یاد کرده و به نوع سلام خود به وی اشارتی هوشمندانه دارد.

همچنین دقت نظر و توجه به آداب و شعائر و مسائل شرعی ابن بطوطه در این گزارش هنگامی که در همراهی با سلطان قسطنطنیه به کلیسای ایا صوفیه رفته است، بار دیگر ملاحظه می‌شود:

ابن بطوطه یادآوری می‌کند که سلطان یاد شده در آن زمان، کار کشورداری را به پسر خود سپرده و خود عبادت پیشه ساخته بود «... روزی وی را دیدم که پیاده می‌آید،

طرقه‌ای بر تن و کلاه نمدی بر سر داشت...» (صص ۳۵۵-۳۵۶)

۸- هم‌چنین ابن بطوطه در چند مورد تمایل خود را برای کناره‌گیری از زرق و برق دنیا بیان می‌کند، اما به هر حال نمی‌تواند خود را در دل‌کنندن از دنیا راضی کند. یکی از مواردی که بدین معنی اشارت دارد، مربوط به آبادان است:

در این سفر ابن بطوطه به خانقاهی در حوالی آبادان می‌رود که چهار تن درویش با فرزندان خود به خدمت خلق مشغولند و در آن خانقاه مطلع می‌شود که عابدی بزرگوار در آبادان هست که ماهی یک بار به لب دریا می‌آید و به اندازه قوت یک ماه خود صید می‌کند و می‌رود و تا ماه دیگر کسی او را نمی‌بیند.

مورد دیگر یادکردی از یکی از جزایر هند است، که شرح آن به موقع خواهد آمد.

۹- ابن بطوطه به هم‌نشینی با عارفان و اهل صلاح و دانشمندان و مدرّسان همواره علاقه‌مند بوده و با آنها نشست و برخاست داشته و از عادات و رفتار و گفتار آنها و نکته‌گویی‌هایشان حکایت کرده است: برخی از نکته‌های شگفت و تحسین‌برانگیز از رفتار و کردار این بزرگان در سفرنامه برجستگی ویژه‌ای دارد.

۱۰- ابن بطوطه در چند مورد درباره رسیدگی به دعاوی مردم، دادرسی و آئین آن سخن می‌گوید. در مواردی که از آئین دادرسی سخن به میان آمده است، روشن می‌شود که امور به دو دسته شرعی (مدنی و جزایی) که جنبه قضایی دارند، از یک سو و اموری که جنبه حکومتی یا اداری دارند، از سوی دیگر، تقسیم می‌شوند و به ترتیبی خاص مورد رسیدگی قرار می‌گیرند.

### (۶-۱)

#### هند

● «از سند تا دهلی، پایتخت سلطان هند، پنجاه روز راه است، لیکن اخباری که خبرنگاران از این نقطه به دهلی می‌فرستند، به وسیله «برید» پنج روزه به دست سلطان می‌رسد. برید در هندوستان بر دو گونه است: برید سوار که «اولاق» (اولاغ) می‌نامند و عبارت از اسبان مخصوص شاهی است که هر چهار میل به چهار میل آماده و مجهز می‌باشد و برید پیاده که در هر میل سه بار عوض می‌شود و آن را «داوه» می‌نامند. «داوه»



یک سوم میل است و میل را به هندی گروه می‌گویند. ترتیب کار داوه چنین است که در هر فاصله ثلث میل یک آبادی هست که سه چادر در خارج آن زده شده و مأمورین «داوه» با کمرهای بسته و چوبدستی‌هایی به بلندی دو ذراع که زنگ‌های مسی بر سر آن نصب کرده‌اند، در چادرهای مزبور آماده حرکت می‌باشند. برید که از شهری بیرون می‌آید، نامه به یک دست و چوبدست به دست دیگر با همه نیروی خود می‌دود، مأمورینی که در چادرها هستند، صدای زنگ را از دور می‌شنوند و آماده حرکت می‌شوند. به محض اینکه برید به چادر رسید، یکی از مأمورین نامه را از او می‌گیرد و به همان سرعت و شتاب راه می‌افتد تا به «داوه» دوم برسد و به همین ترتیب عمل می‌شود تا نامه به مقصد واصل گردد.

برید پیاده سریع‌تر از برید سوار است و برخی از اوقات میوه‌های کمیاب را که از خراسان به آنجا می‌آورند، در طبق‌ها به وسیله برید برای سلطان می‌فرستند و نیز جنایتکاران بزرگ را که باید به پایتخت بفرستند، بر تختی می‌نشانند و برید آن تخت را روی سر گرفته به سرعت زیاد می‌برد. هنگامی که سلطان در دولت‌آباد به سر می‌برد، آب خوردن او را از رودخانه گنگ به وسیله برید می‌فرستند. این رودخانه که هندیان به زیارتش می‌روند، تا دولت‌آباد چهل روز راه فاصله دارد.» (صص ۴۰۴، ۴۰۵)

«در این شهر [فتن] هندی مسجد خوبی است که با سنگ ساخته شده، از میوه‌ها انگور زیاد و انار خوب در آن به عمل می‌آید. شیخ صالح محمد نیشابوری را که یکی از درویش موله (حیدری) می‌باشد، در آن شهر ملاقات کردم. این درویش گیسوان خویش را بر دوش فرو می‌هلند. شیخ شیری داشت که او را تربیت کرده بود، چنانکه با درویش غذا می‌خورد و در میان آنها می‌نشست. در حدود سی تن درویش دیگر نیز در پیرامون شیخ بودند و یکی از آنان آهویی داشت که با آن شیر در یک جا زیست می‌کرد و شیر متعرض او نمی‌شد.» (ص ۶۳۶)

## (۲-۶)

## شیراز

● از مشاهدی که در بیرون شهر شیراز واقع شده، قبر شیخ صالح معروف به سعدی است که در زبان فارسی سرآمد شاعران زمان خود بوده و گاهی نیز در بین سخنان خویش شعر عربی سروده است. مقبره سعدی زاویه‌ای دارد نیکو با باغی نمکین که او خود در زمان حیات خویش بنا کرده و محلّ نزدیک سرچشمه معروف رکن آباد است و شیخ در آنجا حوضچه‌هایی از مرمر برآورده که برای شستن لباس می‌باشد. مردمان از شهر به زیارت شیخ آمده، پس از خوردن غذا در سفره‌خانه شیخ و شستن لباس‌ها مراجعت می‌کنند و من خود نیز چنین کردم. رحمت خدا بر او باد.» (ص ۲۰۹)

● «در نزدیکی زاویه شیخ سعدی، زاویه دیگری هست که مدرسه‌ای نیز در کنار آن است. این زاویه و مدرسه بر سر خاک شمس‌الدین سمنانی بنا گردیده و شمس‌الدین مردی فقیه و از زمره امرا بوده که بنا به وصیت خود در آنجا مدفون شده است.» (ص ۲۰۹)

● یکی از فقهای بزرگ شیراز شریف مجیدالدین بود که در کرم و سخاوت شگفت‌کاری‌ها می‌نمود، گاهی هم دارایی خود، حتی جامه‌ای را که بر تن داشت، یکباره به دیگران می‌بخشید و خود مرقعی می‌پوشید تا بزرگان شهر به ملاقاتش می‌آمدند و او را در این خرقة پاره می‌یافتند و لباس به او می‌دادند. این فقیه روزانه پنجاه دینار نقره مستمری از سلطان داشت. (ص ۲۰۹)

● «روزی در یکی از بازارهای شیراز می‌گذشتم، مسجدی دیدم مرتب و مفروش که در آن مصحف‌هایی داخل خریطه‌های حریر، روی چارپایه‌ها گذاشته شده بود. در جهت شمالی مسجد زاویه‌ای بود که پنجره‌ای داشت که رو به سوی بازار باز می‌شد. شیخی خوش هیكل و خوش لباس در این زاویه نشسته بود و مصحف می‌خواند. من سلام کردم و پهلوی او نشستم. پرسید کی و از کجا آمده‌ای؟ جوابش دادم و آنگاه درباره همان مسجد سوالاتی کردم. معلوم شد بانی آن خود اوست که اوقاف زیادی برای تأمین

حقوق و مصارف آن معین کرده و این زاویه را خاص مقبره خود ساخته است که اگر در شیراز بمیرد، در آن محل به خاکش سپارند. سپس گوشه فرشی را که رویش نشسته بود، فراکشید. قبری نمودار شد که روی آن را با تخته پوشانیده بودند و بعد صندوقی را که در برابر او بود، نشان داد و گفت کفن و حنوط خود را با مبلغی پول در آن نهاده‌ام و این پول را برای مرد صالحی چاه کنده و مزد گرفته‌ام که مخارج دفن و کفنم باشد و زیادی آن را باید تصدق بدهند. من از کار این آدم متعجب شدم و چون خواستم مراجعت کنم، سوگند داد که نروم و مرا در همان جا مهمان کرد.» (ص ۲۰۸)

## (۶-۳)

## قونیه

● «تربت شیخ امام صالح قطب (جلال‌الدین)، معروف به مولانا که مردی بزرگوار بوده، در این شهر است. جمعی از مردم بلاد روم خود را از پیروان او می‌دانند و به نام او «جلالیه» خوانده می‌شوند. همچنان‌که در عراق جمعیتی به نام احمدیه و در خراسان فرقه‌ای به نام حیدریه وجود دارد. بر سر تربت مولانا خانقاه بزرگی هست که در آن برای مسافرین طعام داده می‌شود.

می‌گویند مولانا در آغاز کار مردی فقیه و مدرس بود. طلاب قونیه در مجلس درس او حاضر می‌شدند و به کسب علم و دانش اشتغال می‌ورزیدند، یک روز مردی حلوانی که طبقی از حلوا بر سر داشت وارد مدرسه شد، او حلوا را به قطعات بریده بود و هر قطعه را به یک فلس می‌فروخت. شیخ گفت طبق پیش آر، حلوانی قطعه‌ای از حلوا برداشت و به شیخ داد. شیخ آن را گرفت و خورد، حلوانی از مدرسه بیرون رفت و کسی دیگر را از آن حلوا نداد. شیخ نیز مجلس درس را ترک گفت و به دنبال او بیرون رفت. طلاب هر چه منتظر شدند، خبری از مراجعت او نیافتند و هر چه جستند، به جایگاه شیخ راه نبردند. پس از چند سالی مولانا مراجعت کرد، لیکن این بار وی آن مرد فقیه نخستین نبود. جز به اشعار فارسی مبهم و نامفهوم زبان نمی‌گشاد، طلاب به دنبال او راه می‌رفتند و اشعار او

را می‌نوشتند. این اشعار در مجموعه‌ای گرد آمده که «مثنوی» نامیده می‌شود. مردم این نواحی «مثنوی» را حرمت فراوان می‌نهند و آن را به عنوان سخنان مولانا تدریس می‌کنند و شب‌های جمعه در خانقاه‌ها می‌خوانند.» (ص ۲۹۰)

#### (۶-۴)

##### جده

«مسجد جامع جده، به نام جامع آبنوس، از مساجد متبرکه است که دعا در آن به مرحله استجابت می‌رسد. امیر جده ابویعقوب بن عبدالرزاق و قاضی و خطیب آن عبدالله شافعی مکی بود.

روزهای جمعه که مردم شهر برای نماز گرد می‌آیند، مؤذن حضار را می‌شمارد. اگر چهل تن از اهل شهر جمع باشند، خطبه را شروع و نماز را اقامه می‌کند، و الا چهار رکعت نماز ظهر می‌خوانند و حاضرین که از اهل شهر نباشند، هر چه هم عددشان زیاد باشد، به حساب نمی‌آیند.» (ص ۲۳۷)

#### (۶-۵)

##### بغداد

● «قسمت شرقی بغداد دارای بازارهای عالی و مرتب است و بزرگترین آنها معروف به «سوق الثلاثاء» می‌باشد که در آن هر یک از اصناف پیشه‌وران محل‌های جداگانه‌ای دارند. مدرسه نظامیه بغداد که از حیث زیبایی بی‌نظیر است، در وسط این بازار قرار دارد و مدرسه مستنصریه از بناهای المستنصر بالله الظاهر بن الناصر در آخر این بازار واقع شده، در این مدرسه هر یک از مذاهب اربعه ایوان مخصوصی دارند که مشتمل بر مسجد و مدرسه می‌باشد. استاد با طمأنینه و وقار تمام در قبه چوبین کوچکی بر فراز کرسی می‌نشیند و روی کرسی بساطی می‌افکنند. در طرفین استاد دو نفر معبد می‌نشینند که هر چه او املا می‌کند، اینان تکرار می‌کنند و ترتیب درس در هر کدام از

چهار مدرسه به همین قرار است. در داخل هر یک از مدارس یک وضوخانه و یک حمام برای طلاب وجود دارد.»

● «در قسمت شرقی بغداد سه مسجد جامع هست که نماز جمعه در آنها خوانده می‌شود، یکی جامع خلیفه که متصل به قصر و خانه‌های خلفاست و این جامع بزرگ دارای سقاخانه‌ها و مطهره‌های متعدّد می‌باشد. محضر شیخ دانشمند امام سراج‌الدین اباحفص عمر بن علی بن عمر قزوینی را در این جامع دریافتیم و تمام مسند ابومحمّد عبدالله عبدالرحمن فضل بن بهرام دارمی را در رجب سال ۷۲۷ از او شنیدیم و او خود آن کتاب را از بانوی فاضله ست‌الملوک فاطمه، دختر عدل تاج‌الدین ابوالحسن علی بن علی بن ابوالبدر روایت می‌کرد که او نیز از شیخ ابوبکر محمد بن مسعود بن بهروز الطیب المارستانی و او از ابوالوقت عدل‌الاول بن شعیب سنجری صوفی و او از امام ابوالحسن عبدالرحمن محمد ابن مظفر داودی و او از ابومحمّد عبدالله بن احمد حمویه سرخسی و او از ابوعمران عیسی بن عباس سمرقندی و او از ابومحمّد عبدالله بن عبدالرحمن فضل دارمی استماع کرده بودند.» (ص ۲۱۷)

(۶-۶)

پژوهشگاه علوم انسانی فرهنگستان  
دمشق

● «در این شهر [دمشق] برای آنان که اهل انقطاع و عبادت باشند، بد نمی‌گذرد و وجه معاش این قبیل اشخاص به عنوان پیشنهادی یا تحصیل در مدرسه یا ملازمت مسجد یا قرائت قرآن یا خدمت در یکی از زیارتگاه‌ها تأمین می‌شود و چنین کسی دست کم می‌تواند مانند یکی از متصوّفه در خانقاه رفته مستمری مخارج و جامه خود را بگیرد. غربا در دمشق بی‌آنکه چیزی از مال خود خرج کنند، به وضع آبرومندان‌ای بسر می‌بردند. هر کس اهل پیشه و کار باشد راه‌های دیگر نیز برای او فراهم است مانند نگهداری باغ یا پاسبانی آسیاب یا سرپرستی کودکان که بامدادان آنها را به مدرسه می‌برند و شام بر می‌گردانند. هر کس را شوق علم و دانش یا شور زهد و طاعت بر سر باشد در

این شهر از همه گونه کمک و مساعدت بهره مند خواهد بود.» (ص ۹۵)

● دیگر از عادات خوب مردم دمشق این است که هیچ کس در شب های رمضان تنها افطار نمی کند. آنان که جزو امراء و قضات و بزرگان به حساب می آیند، رفقا و فقرا را به افطار دعوت می کنند. بازرگانان و سر جنبانان بازار نیز همین رویه را دارند. ضعفا و درویشان نیز هر شب در خانه یکی یا در مسجد جمع می شوند و هر کسی هر چه دارد، می آورد و با هم می خورند. (ص ۹۵)

● «موقوفات دمشق از حیث نوع و موارد مصرف آن خارج از حد شمار است. یک دسته از این موقوفه ها مخصوص کسانی است که استطاعت مالی برای رفتن به حج ندارند و مخارج مسافرت آنان از محل اینگونه موقوفات پرداخته می شود. یک دسته دیگر موقوفه ها هست که از محل درآمد آنها برای دختران فقیر که می خواهند شوهر کنند، جهیزیه تهیه می شود. یک دسته دیگر وقف برای آزاد کردن اسیران است، دسته دیگر وقف ابناء السبیل است که به اندازه کفاف خوراک و پوشاک و خرجی راه به آن پرداخته می شود. اوقاف دیگر هم برای راهسازی و نگهداری و سنگ چین کردن آنها معین شده، زیرا کوچه های دمشق از دو طرف سنگفرش دارد که پیاده ها از کنار و سواره ها از وسط عبور می کنند. موقوفات دیگری نیز برای مصرف سایر امور خیریه در این شهر وجود دارد.» (ص ۹۴)

● «روزی در یکی از کوچه های دمشق می گذشتم. غلام بچه ای را دیدم که از دستش یک کاسه چینی که در دمشق «صحن» نامیده میشود، افتاد و بشکست. مردم گرد او جمع شدند. یکی از آن میان گفت: غم نخور شکسته های کاسه را جمع کن، ببریم پیش رئیس اوقاف ظروف؛ غلام خرده ها را جمع کرد و آن مرد همراه او پیش رئیس اوقاف مزبور رفت و پول ظرف را گرفت و به او داد.»

«این یکی از کارهای خیلی خوب دمشقیان است و اگر چنین وقفی نبود طفل در معرض ضرب و شتم ارباب خود قرار می گرفت و خاطرش رنجور می گشت. خداوند بانیان بلند همت اینگونه خیرات را جزای خیر کرامت فرماید.» (ص ۹۴)

(۶-۷)

## قلمرو سلطان محمد اوزبک

● «اسم سلطان، «محمد اوزبک خان» است. «خان» در اصطلاح ترکان به معنی سلطان می‌باشد. این پادشاه کشوری بزرگ و نیرویی بسیار و اهمیتی به سزا و شأن و شوکتی بی‌شمار دارد و با دشمنان خدا، یعنی مردم قسطنطنیه که آنها هم کشور وسیعی دارند، دائماً در حال جهاد است.» (ص ۳۳۱)

این بطوطه همسران را با عنوان عمومی خاتون نام می‌برد که سومین آنها خاتون «پیلون» است و «پیلون دختر تکفور سلطان قسطنطنیه است.» (ص ۳۳۶)  
در این سرزمین این بطوطه همراه با اردوی سلطانی به گشت و گذار پرداخته است و می‌نویسد:

● «چون به شهر حاجی ترخان رسیدیم، خاتون پیلون که دختر سلطان روم است، اظهار تمایل کرد که پیش پدر خود برود و پس از وضع حمل مراجعت کند. سلطان با تقاضای او موافقت نمود. من نیز در صدد برآمدم که همراه خاتون برای دیدن قسطنطنیه بزرگ مسافرت کنم... سلطان اجازت فرمود...» «به اتفاق خاتون پیلون به راه افتادیم (صص ۳۴۵، ۳۴۴)...» «به دژ مهتولی رسیدیم که اول قلمرو رومیان به شمار است.» (ص ۳۴۶)  
«خبر قدوم خاتون بگوش رومیان رسیده و کفالی<sup>۱</sup> نیکولای رومی با لشکری گران و تهیه‌ای فراوان به رسم استقبال به این دژ آمده بودند. از مهتولی تا قسطنطنیه بیست و دو روز راه است، شانزده روز از مهتولی تا خلیج و شش روز از خلیج تا قسطنطنیه و این راه را جز به وسیله اسب و استر نمی‌توان طی کرد، زیرا جاده سخت و کوهستانی است و به همین جهت اربابها را در مهتولی بجا می‌گذرانند. کفالی عده زیادی استر با خود آورده بود که خاتون شش رأس از آنها را برای من فرستاد و بقیه غلامان و کسان مرا، که در مهتولی پهلوی اربابها گذاشتیم، به امیر آنجا سفارش کرد و او خانه‌ای در اختیار آنان گذاشت. امیر بیدره با لشکریان خود از این محل مراجعت کرد و ملازمین خاتون منحصر

۱. کفالی لغت یونانی KEPHALE است و به معنی رئیس و فرمانده می‌باشد.

شدند به کسان مخصوص او؛ مسجد اردو را نیز در این محلّ بجا گذاشتند و به محض اینکه از این دژ حرکت کردیم، حکم اقامه اذان هم برداشته شد و از آن پس در ضیافت‌ها باده می‌پیمودند و خاتون هم می‌خورد، حتی یکی از خواصّ خاتون مرا گفت که او گوشت خوک هم می‌خورد. به جز یک ترک که با ما نماز می‌خواند، کسی از ملازمان خاتون نماز نمی‌گذارد و با ورود در کشور کفّار، باطن اشخاص تغییر کرد. اما خاتون درباره من به امیر کفالی سفارش کرده بود، به طوری که امیر یکی از غلامان خود را که به نماز ما می‌خندید، سیاست کرد. (صص ۳۴۷-۳۴۸)

(۶-۸)

#### شخصیت ابن بطوطه و رفتار وی

● «این پادشاه کافری است که من وی را در بیرون کاخش دیدم. او در قبه‌ای بر روی خاک نشسته بود و ارباب دولت در پیرامونش بودند و سپاهیان که همه پیاده بودند، از برابر وی سان می‌رفتند. در آن ولایت اسب منحصرأ در اختیار سلطان است و دیگران سوار فیل می‌شوند، جنگ نیز با فیل انجام می‌گیرد. سلطان مزبور چون از وضع من آگاه گردید، مرا فراخواند. پیش او رفتم و گفتم «السّلام علی من اتّبع الهدی». وی از این جمله فقط لفظ سلام را فهمید و بمن خوش آمدگفت. (ص ۶۵۶)

● «سپس سلطان دستم را گرفت و من با او راه افتادم، سوالات دور و درازی از وضع بیت‌المقدس و مسیحیان آنجا کرد و به اتفاق به حرم کلیسایی که وصفش را کرده‌ام، وارد شدیم. نزدیک در بزرگ، جمعی از کشیشان و راهبان برای سلام به جرجیس بیرون آمدند، چه او در عالم رهبانیت نیز از بزرگان قوم به شمار است و در این جا وی دست مرا رها کرد، من اظهار اشتیاق کردم که با او به داخل کلیسا روم، لیکن وی توسط مترجم تذکر داد که در آن صورت باید به صلیب اعظم سجده کنم، چه این عمل از سنن باستانی است که مخالفت با آن امکان ندارد و من چون این مطلب را دریافتم، او را ترک گفتم که به کلیسا رفت و دیگر بارش ندیدم. (ص ۳۵۹)



● «من به سراغ او رفتم و وی را در مسجد ویرانه‌ای یافتم که نماز می‌خواند، در کنارش نشستیم، نماز را به وجه اختصار پایان داد و پس از سلام دست مرا گرفت و گفت: خدا در دنیا و آخرت به مراد دلت برساند. اینک شکر خدا می‌کنم که در دنیا به مراد خود که سیر و سیاحت در اقطار عالم باشد، نائل شدم و تا جاهایی رفتم که کسی را همانند خود نمی‌شناسم، اما کار مراد اخروی باز مانده که در آن باره نیز به لطف و عفو خدا امید زیاد دارم.»

ابن بطوطه پس از بازگشتن از نزد عابدی که وی را در مسجد ملاقات کرده بود، به نزد همراهان خود می‌آید، در خانقاه یکی از درویشان که به آبادان رفته بود تا چراغ مساجد را بر افروزد، باز می‌آید و می‌گوید که آن عابد یک عدد ماهی تازه به وی داده و گفته است:

«این را به آن مهمانی که امروز وارد شده است برسان» و درویش می‌پرسد که «کدامین از شما بود که با شیخ ملاقات کرده است.» ابن بطوطه می‌نویسد «گفتم من بودم. گفت: شیخ تو را به این ماهی مهمان کرده است. من شکر خدا را به جای آوردم، درویش ماهی را پخت و جملگی از آن خوردیم. من در عمرم ماهی به آن خوبی نخورده بودم. بر دلم گذشت که باقی عمر را در ملازمت خدمت شیخ به سر برم، ولی نفس لجوج مرا از این عمل بازداشت.» (صص ۱۷۹-۱۸۰)

ابن بطوطه در جای دیگر آنچه را در یکی از جزایر هند دیده، بدین‌گونه بازگو می‌کند:

● «از جمله... به جزیره کوچکی رسیدم که آبادی آن منحصر به یک خانه بود. در آن مردی جولاهه با زن و فرزندان خود زندگی می‌کرد. او چند درخت نارگیل و زورق کوچکی داشت که به صید ماهی می‌پرداخت و با زورق خود به هر جا که می‌خواست می‌رفت. در این جزیره درختان کوچک موز وجود داشت، اما از طیور بری، جز دو تا کلاغ در آنجا ندیدیم که وقتی ما به جزیره رسیدیم، دور کشتی ما پرواز می‌کردند. خدا می‌داند که من به حال این مرد غبطه کردم، دلم می‌خواست این جزیره از آن من بود و تا دم مرگ در آن انزوا می‌جستم. (ص ۶۲۰)

● «از جمله مجاورین مدینه شیخ ابوالعباس احمد بن محمد بن مرزوق است که غالباً اوقات خود را در مسجد پیغمبر به عبادت و نماز و روزه می‌گذرانند و مردی است شکیبا و متقی که بسا اوقات برای مجاورت به مکه هم می‌آید و من در سال ۷۲۸ او را در مکه دیدم. وی از کثیرالطواف‌ترین اشخاص است و در آن گرمای شدید که مطاف با سنگفرش سیاه خود در برابر خورشید، چون آتش داغ می‌شد و من خود دیدم که سقاها آب در طوافگاه می‌ریختند و آب تا به زمین می‌رسید، خشک می‌شد و التهابی پدید می‌گشت، غالب طواف کنندگان از شدت حرارت جوراب می‌پوشیدند. ابوالعباس پای برهنه طواف می‌کرد. روزی او را در حال طواف دیدم دلم خواست با وی همراهی کنم. به مطاف آمدم، لهیب حجرالاسود در هنگام استلام چنان مرا فراگرفت که به زور و زحمت مراجعت کردم و از ادامه طواف عاجز گشتم و شدت گرما چنان بود که من پاره‌ای از جامه خود را روی زمین پهن می‌کردم و پای بر آن می‌نهادم تا خود را به رواق رسانیدم. در آن زمان وزیر غرناطه و بزرگ آن دیار ابوالقاسم محمد بن قاضی ابوالحسن سهل بن مالک ازدی نیز در مکه بود و او روزانه هفتاد طواف «اسبوعیه» بجا می‌آورد. وی نزدیک ظهر، به علت گرمای زیاد، طواف را موقوف می‌داشت، لیکن ابن مرزوق هنگام ظهر نیز از طواف باز نمی‌ایستاد.» (ص ۱۱۱)

● «از جمله صلحای بزرگ دهلی شیخ عالم محمودکیا است که مردم معتقدند روزی او از غیب می‌رسد، چه ظاهراً او مالی ندارد و با این حال به همه مسافرین خوراک و زر و پول و خلعت می‌بخشد و کرامات بسیاری دارد که مایه اشتها او گشته؛ من این مرد را بارها زیارت کردم و از برکات انفاسش برخوردار شدم. دیگر از صلحا شیخ علاءالدین نیلی است که گویا از جهت انتساب به نیل مصر، این نام را دارد. او از اصحاب شیخ نظام‌الدین بدائونی بوده و روزهای جمعه برای مردم وعظ می‌کند. موعظه او موجب تنبه و توبه عده کثیری شده که سرهای خود را می‌تراشند و حال وجد به آنان دست می‌دهد و گاهی نیز از خود بیخود می‌شوند.

«من این داستان را روزی به چشم خود دیدم: شیخ بر منبر وعظ بود، قاری این آیه را

از قرآن خواند «یا ایها الناس اتقوا ربکم ان زلزلة الساعة شیء عظیم. یوم ترونها تذهل کل مرضعة عما ارضعت و تضع کل ذات حمل حملها و تری الناس سکاری و ما هم بسکاری و لکن عذاب الله شدید.» این آیه را شیخ چند بار تکرار کرد، درویشی از گوشه مسجد صیحه‌ای عظیم برزد. شیخ آیه را باز خواند، درویش دیگر بار صیحه زد و قالب بی‌جان بر زمین افتاد. من خود در زمره کسانی بودم که به جنازه او نماز گزاردند.» (صص ۴۳۲-۴۳۳)

● دیگر از صلحای دهلی صدرالدین کهرانی بود که روزها را روزه می‌داشت و شب‌ها را به عبادت می‌پرداخت. این مرد بالمره از دنیا قطع علاقه کرده بود، به جای جامه عبائی بر خود می‌پوشید، سلطان و ارباب دولت به زیارت او می‌رفتند، ولی او گاهی روپنهان می‌کرد و حاضر به ملاقات آنان نمی‌شد. سلطان پیشنهاد کرد که چند قطعه ده به او ببخشد تا درآمد آن را برای اطعام دراویش و مسافرین مصرف کند. صدرالدین نپذیرفت، بار دیگر سلطان به زیارت او رفت و ده هزار دینار پول در برابر او نهاد. باز او از پذیرفتن امتناع نمود. می‌گفتند صدرالدین سه روز یکبار افطار می‌کند و چون این موضوع را با او در میان نهاده بودند، گفته بود من چندان از خوردن امساک می‌کنم که حالت اضطرار دست دهد و اکل میته بر من جایز گردد. (ص ۴۳۵-۴۳۴)

استاد دکتر موحد در حاشیه، در توجیه این بیان به درستی می‌نویسند:

مطابق آنچه در قرآن آمده اکل میته بر مضطر حلال است و گویا به نظر شیخ مال دنیا در حکم میته بوده است که تنها در هنگام اضطرار به اکل آن دست می‌یازیده است.

(۶-۹)

### چگونگی دادرسی

● «امیر خوارزم معمولاً هر روز به مجلس قاضی می‌آید و در محاکمات حاضر می‌شود. فقها و کتاب و همچنین یکی از امرای بزرگ با هشت تن دیگر از امیران و ریش سفیدان ترک که (یارخوچی) نامیده می‌شوند نیز، در آن مجلس حضور می‌یابند و از

محاکمات آنچه مربوط به شرع نباشد، امرای مزبور در آن باره قضاوت می‌کنند و احکام آنان بسیار مضبوط و عادلانه است، زیرا احدی را به میل و هوس خود متهم نمی‌دارند و رشوه از هیچکس نمی‌ستانند.» (ص ۳۶۷)

(۶-۱۰)

### پول کاغذی

● «معاملات مردم چین روی دینار و درهم انجام نمی‌گیرد، از این پول‌ها آنچه در چین می‌رود، جمع کرده آب می‌کنند... و طلا و نقره آن را به شکل شمش در می‌آورند. معاملات آنان روی کاغذپاره‌هایی است که هر کدام از آن به اندازه یک کف دست می‌باشد و بر آن علامت مخصوص سلطان نقش شده؛ هر بیست و پنج قطعه از این کاغذها را یک بالش می‌نامند که به معنی دینار مرسوم ما است، چون کاغذهای مزبور پاره شود، آن را به اداره مخصوصی که مانند سکه‌خانه‌های ما است، می‌برند و در عوض کاغذهای نو می‌گیرند، هیچگونه اجرتی هم در مقابل این تعویض درخواست نمی‌شود، زیرا مأمورین مزبور از سلطان حقوق می‌گیرند. ریاست این اداره را یکی از امرای بزرگ بر عهده دارد. اگر کسی با پول طلا و نقره به بازار برود، نمی‌تواند چیزی بخرد و حتماً باید آن را با بالش عوض کند تا بتواند معامله‌ای انجام دهد.» (ص ۶۶۳)

(۶-۱۱)

### شعر پارسی سعدی در چین

● «امیر بزرگ «قرطی» که امیرالامرای چین است، ما را در خانه خود مهمان کرد و دعوتی ترتیب داد که آن را «طوی» می‌نامند و بزرگان شهر در آن حضور داشتند. در این مهمانی آشپزهای مسلمان دعوت کرده بودند که گوسپندها را ذبح کرده، غذاها را پختند. این امیر با همه عظمت و بزرگی که داشت، به دست خود به ما غذا تعارف می‌کرد و قطعات گوشت را به دست خود از هم جدا می‌کرد و به ما می‌داد. سه روز در ضیافت او

به سر بردیم، هنگام خداحافظی پسر خود را به اتفاق ما به خلیج فرستاد و ما سوار کشتی شبیه حراقه شدیم و پسر امیر در کشتی دیگری نشست. مطربان و موسیقی‌دانان نیز با او بودند و به چینی و عربی و فارسی آواز می‌خواندند. امیرزاده آوازهای فارسی را خیلی دوست می‌داشت و آنان شعری به فارسی می‌خواندند. چند بار به فرمان امیرزاده آن شعر را تکرار کردند، چنانکه من از دهانشان فرا گرفتم و آن آهنگ عجیبی داشت و چنین بود:

تا دل به محنت دادیم      در بحر فکر افتادیم  
چون در نماز استادیم      قوی به محراب اندری<sup>۱</sup>

(ص ۶۷۷)



۱. استاد دکتر موحد در حاشیه صفحه ۶۷۷ سفرنامه می‌نویسد:

«این بیت را مرحوم قزوینی پیدا کرده‌اند که جزو غزلی است که در طیبات سعدی و صورت صحیح آن این گونه است:

تا دل به مهت دادام      در بحر فکر افتادام  
چون در نماز استادام      گویی به محراب اندری